

کتاب آلفای کوچک

مقدمه

هنگامی که يك متفکر عالیقدر و پرمایه بخواهد گفتنی‌های بسیار خود را در مدتی محدود تقریر کند، آنهم در زمانی که وسائل امروزی برای تحریر و ثبت آنها موجود نبوده ناگزیر است آنها را بطور فشرده بگونه‌ای که حاوی نکات مهم و درعین حال مجال برای تفسیر و شرح داشته باشد بیان کند. ظاهراً ارسطو تحت چنین اوضاع و احوالی مطالب خود را تحریر یا تقریر و البته آنها را برای متفکرانی پخته و با بصیرت ایراد کرده است. در آثار او می‌یابیم که اغلب مبتدا یا خبر یا فعل و یا مقدمات قیاس حذف می‌شود و برای فهمیدن يك قسمت از گفتار او شخص ناگزیر است قسمت دیگر را کاملاً بخواند، زیرا تکرار در گفته‌های استاد بسیار کم است. گاهی اوقات در استشهد بر آن یا علیه مطالبی به عباراتی نظیر «مرد سوم یا الانسان الثالث» متوسل می‌شود، عباراتی که بگفته آقای هبپوکراتس معنی آنها کاملاً در دسترس ما نیست و بعضی از آثاری که روشنگر چنین عباراتی است متأسفانه از بین رفته است^۱، بهر حال از آنجا که معنی خاص و دقیق بعضی از عبارات نشان داده نشده گاهی تفسیرهای مختلفی ارائه می‌گردد.

بعضی از محققان مانند آقای تگی W. taeger مدعی اند که با توجه به آثار باقی مانده و تفسیر و تأخر زمانی آنها در می‌یابیم که ارسطو از لحاظ فکری بتدریج پخته‌تر شده، از يك شاگرد

۱ - رك مقدمه آقای هبپوکراتس در ترجمه متافیزك ایشان که عنوان آن در ذیل شماره ۲ متون منتخب

خواهد آمد و قسمتی از مطالب ایشان در این مقدمه آمده است.

مقلد افلاطون به فیلسوفی مستقل و صاحب رأی تبدیل گردیده است این است علت آنکه پاره‌ای عدم ثبات و اختلاف رأی در گفته‌هایش بچشم میخورد^۲. به این نظریات باید بعضی انحرافات موجود در متون و نسخ یونانی (و همینطور ترجمه‌های عربی و انگلیسی مأخوذ از آنها) را که بما رسیده و نیز پاره‌ای تغییرات در معنی لغات و اصطلاحات را افزود و اینها مشکل ترجمه دقیق مطالب وی را آشکار می‌کند.

بهر حال هدف مترجم این است که تا حد امکان بدقت مابعدالطبیعه، و چنانچه توفیق نصیب وی گردد، بقیه آثار معلم اول را بفارسی برگرداند، و از آنجا که یونانی نمیداند

۲ - «تاکتون چنین تصور میشده است که رابطه فلسفی ارسطو با افلاطون چون رابطه یک فیلسوف امروزی است با کانت Kant عبارت دیگر و با تعبیر فنی، یعنی اینکه او پاره‌ای از نظریات استاد خود را پذیرفت و بقیه را رد کرد. افلاطون که دارای ویژگیهای منحصر بفرد است در طریقه تمثیلی فلسفه‌سازی او طبعاً این سوء ظن را تقویت کرده است که ارسطو نتوانسته است او را درک کند، او متهم است که در افلاطون غریزی بودن، قابل انعطاف بودن، و حالت رمزی و تمثیلی او را درک نکرده است. چگونه ممکن است کسی که مبدع روانشناسی و بکاربردن آن در مراحل فکری و زیباشناسی است احتمالاً از اینها بی‌خبر باشد؟ این دقیقاً ارسطو بود که برای نخستین بار با عبارت مختصر و کوتاهی عناصر شعری را شرح داد که ناقدان امروزی فکر میکنند آنها این مطالب را در افلاطون کشف کرده‌اند. بدیهی است هر کسی میداند که ارسطو به نظریات افلاطون با روحیه‌ای سرد و انتقادی برخورد نکرد، بلکه ابتدا تا چندین سال محسوس تاثیر مفتون‌کننده شخصیت او بود و وی را عمیقاً تحت تاثیر قرار داده بود». نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«ارسطو ابتدا بگونه مبهمی سعی کرد که از استاد خود تقلید و روش افلاطونی را ادامه دهد. او به این نتیجه رسید که در فلسفه استاد خود ذاتی هست و ترکیبی. ذات را نگهداشت و ترکیب را عوض کرد. او نظریات افلاطون را با تمام روح خود پذیرفت و سعی کرد رابطه خود را با آنها بدست آورد و این بود طریقی که در آن بسوی پیشرفت گام برمیداشت این پیشرفت تدریجی را میتوان در مراحل مختلفی از آثار او تشخیص داد. حتی آخرین آثار او نشانه‌هایی از روخیه افلاطونی دارد منتهی ضعیف‌تر از آثار اولیه. بهر حال رشد و پیشرفت عقیده او خاص خود اوست و به افلاطون ارتباطی ندارد». این بود قسمتی از مطالبی که آقای تکی در صفحات ۱۲ و ۱۳ کتاب خود آورده‌اند. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

Aristotle Fundamentals of the History of His Development. By werner Taeger

Translated by Richard Robinson- Second Edition- Oxford 1948.

و برای آنکه نکته‌ای فروگذار نشود از چهار نسخه از ترجمه‌های انگلیسی و نسخه‌های عربی برای ترجمه متافیزیک استفاده کرده است. بدین ترتیب که يك نسخه را مآخذ ترجمه قرار داده و متون دیگر انگلیسی و عربی را هر جا که اندک تفاوتی مشاهده کرده در تفسیر آورده است. و با توفیق پروردگار متعال ترجمه مابعدالطبیعه، که در اینجا الف صفرای آن از لحاظ خوانندگان ارجمند مجله وزین دانشکده الهیات شهرستان مشهد میگذرد همراه با تفسیر آن روایت‌تمام است. مشکل دیگری که در ترجمه متون علمی بویژه فلسفی وجود دارد مسأله انتخاب لغات و اصطلاحاتی است که بتواند بجای واژه‌های اصلی قرار گیرد. از آنجا که بسیاری از مصطلحات واژه فارسی ندارد و یا اینکه این واژه‌های فارسی با اصطلاح جا نیفتاده و اهل فن بدانها مانوس نیستند، هر جا که برای مترجم تردیدی پدید آمده در انتخاب واژه عربی مصطلح درنگ نکرده است.^۳ امید است صاحبان ذوق و بصیرت این نکته را بر مترجم خرده نگیرند و از راهنمایی وی مضایقه نفرمایند که جداً به آن نیازمند است. برای مزید اطلاع و مراجعه دانشجویان واژه‌نامه‌ای در آخر ترجمه و تفسیر متافیزیک آورده است که در آن تمام اصطلاحات موجود در مابعدالطبیعه بزبان‌های انگلیسی و عربی و گاهی فارسی ذکر شده است. چند مقدمه از جمله مقدمه عالمانه، دقیق و مفصل آقای تردینگ و مقدمه آقایان راس و هیپوکراتس باضافه مقدمه خود مترجم در آغاز آمده است. نکته دیگر اینکه هر جا متن و یا تفسیر بسیار فشرده و توضیح مختصر لازم بوده است این توضیح در متن در داخل هلال و در تفسیر داخل پرانتز ذکر شده است.

متون منتخب برای ترجمه و تفسیر بشرح زیر است:

۱ - متن اصلی که مترجم آنرا مآخذ ترجمه قرار داده عبارتست از ترجمه سیر دیوید راس از متافیزیک چاپ دانشگاه اکسفورد سال ۱۹۷۲، که زیر نویس‌های ایشان نیز اغلب در تفسیر آمده است.

The Works of Aristotle, Translated in to English under the Editorship of W. D. Ross.

۳ - برای مثال نخستین کلمه مقاله الف صفری که ما به غور و بررسی و در بعضی از تراجم انگلیسی به Study برگردانده‌اند که ترجمه آن مطالعه و امان نظر میشود بعضی از فضلا که سمت استادی مترجم را داشته‌اند از عربی به «النظر» آمده (ان النظر فی الحق صعب من جهة و سهل من جهة) به کلمه نگریستن ترجمه کرده‌اند غافل از آنکه حقیقت مجسمه یا تابلو نقاشی نیست که بشود بدان نگریست.

Metaphysica.

(۲) ترجمه و تفسیر آقای هیپوکراتس بر مابعدالطبیعه چاپ دانشگاه ایندیانا که تفسیر ایشان تماماً ترجمه شده است.

Aristotle's Metaphysics Translated with Commentaries and Glossary by Hippocrates G. Apostle

(۳) ترجمه آقای ریچارد هوپ، چاپ دانشگاه میشیگان سال ۱۹۶۰.

Aristotle Metaphysic's, Translated by Richard Hope

(۴) ترجمه آقای تردینک از مابعدالطبیعه ارسطو چاپ دانشگاه هاروارد در دو مجلد.

Aristotle, the Metaphysics with English Translation by Hugh Tredennick, M.A.

(۵) تفسیر مابعدالطبیعه ابن رشد، تألیف مورس بویگس در سه مجلد. لازم به توضیح است که در این تفسیر از ۱۴ کتاب یا مقاله موجود در ترجمه‌های اروپائی از مابعدالطبیعه تنها ۱۱ کتاب آن آمده و تفسیر شده است که ترجمه بعضی از این کتب گاهی بسیار دقیق و تقریباً منطبق است با ترجمه‌های اروپائی مانند ترجمه الف صفری، و گاهی بسیار فشرده و تحت‌اللفظی است و گاهی نیز قسمتی از آن محذوف یا مخدوش است که البته هر کدام از آنها در جای خود اشاره شده است. سه کتابی که در تفسیر مزبور نیامده عبارتست از کتاب کاپا (K) کتاب مو (M) و کتاب نو (N). ذیلاً اسامی کتابهای ۱۴ گانه مابعدالطبیعه با نامهای یونانی و عربی آنها برای مزید اطلاع ذکر میشود:

(۱) - کتاب A آلفای بزرگ: المقالة المرسومه بالالف الكبرى.

(۲) - کتاب α آلفای کوچک: المقالة الاولى مما بعد الطبيعة وهي المرسومه

بالائف الصغرى.

(۳) - کتاب β بتا: المقالة المرسومه عليها حرف الباء.

(۴) - کتاب Γ گاما: المقالة الرابعة المرسومه عليها حرف الجيم مما بعد الطبيعة

(۵) - کتاب Δ دلتا: المقالة المرسومه عليها حرف الدال.

(۶) - کتاب E اسیان: المقالة المرسومه عليها حرف الهاء وهي السادسة مما

بعد الطبيعة.

- (۷) - کتاب Z زتا: المقالة السادسة مما بعد الطبيعة .
- (۸) - کتاب H انا: مقالة حرف الحاء مما بعد الطبيعة وهي الثامنة .
- (۹) - کتاب θ تتا: المقالة التاسعة مما بعد الطبيعة .
- (۱۰) - کتاب I ایوتا: المقالة العاشرة مما بعد الطبيعة .
- (۱۱) - کتاب K کاپا
- (۱۲) - کتاب Λ لامبدا: المقالة المرسوم عليها حرف اللام من مقالات ما بعد الطبيعة .
- (۱۳) - کتاب M مو
- (۱۴) - کتاب N نو

۶ - ترجمه عربی یحیی بن عدی، اسحق بن حنین و دیگران از کتاب الف صفری که در تفسیر ابن رشد و در کتاب ارسطاطالیس حکیم با تصحیح، تحقیق، مقدمه و ترجمه فارسی آقای سید محمد مشکوة آمده است .

از متون فوق‌الذکر بجز اولی که متن ترجمه است بقیه آنها هر جا که اختلاف داشته و همچنین زیر نویس‌های آقایان راس و تردینک در تفسیر آمده است یعنی ابتدا تفسیر دقیق و محققانه آقای هیپوکراتس از متن آمده و دنبال آن زیر نویس‌های مزبور یا تفسیر عربی و هر جا که متن اصلی تفاوت داشته برای نشان دادن تفاوت میان متن اصلی با تفسیر با زیر نویس آن متن اصلی داخل « » نقل شده است . علائم اختصاری که برای کتب فوق‌الذکر بکار رفته بترتیب عبارتست از: ۱- راس ۲- هیپو ۳- هپ ۴- تر ۵- تفس ۶- ارسطا .

اشارات و ارجاع‌هایی که در تفسیر و در زیر نویس و شماره‌گذاری صفحات متن که در حاشیه آن آمده مطابق با صفحات استاندارد شده و بر طبق ترجمه آقای راس است . ناگفته نماند مترجمان و مفسران آثار ارسطو برای حفظ اصالت این آثار و اینکه نکته‌ای فروگذار نشود صفحات و سطور ترجمه خود را مطابق با صفحات نسخه اصلی هر شماره در دو صفحه a و b شماره‌گذاری می‌کنند و ارجاع آنها بر طبق این شماره‌هاست همانطور که استاد هیپوکراتس در تفسیر عالمانه و محققانه خود در بسیاری از موارد به گفته‌های خود ارسطو استناد و بصفحات و سطور مزبور اشاره می‌کنند، این مطلب نیز در ترجمه ما رعایت شده است . شماره‌گذاری صفحات و سطور آثار ارسطو مطابق با

- نسخ اصلی مجموعه تالیفی بکر Bekker (برلین ۱۸۳۱ م.) بقرار زیر است :
- Categories : 1α1—15b 33 قاطیغوریاس یا مقولات
باری ارمانیاس (العبارة) ؟
- Nature of Propositions (De Interpretation) : 16α1 - 24b 9
- Prior Analytics : 24α 10-70b 38. اناوطیقای اول یا تحلیل القیاس
- Posterior Analytics 71α1 - 100b 17 اناوطیقای ثانی یا البرهان
- Topics : 100α18 - 164b 19 الجدل یا طویقا
سوفسطیقا یا المفاظین یا الحکمة الممّوهة
- Sophistical Refutations : 164α20 - 184b 8
- Physics : 184α10 - 267b 26 السماع الطبیعی
- On the Heavens : 268α1 - 313b 23 السماء والعالم
فی الکون والفساد
- On Generation and Destruction : 314α1 - 338b 19
- Meteorology : 338α20 - 390b 22 الأثار العلویه
- On the Universe, to Alexander : 391α1-401b29 فی العالم - رساله خطاب به اسکندر
- On the Soul : 402α1 - 435b 25 کتاب النفس
- On Sensation and Sensibles : 436α1 - 449α31 الحس والمحسوس
- On memory and Recollection : 449b1 - 435b11 حافظه و یادآوری ؟
- On Sleep and wakefulness : 453b11 - 458α32 در خواب و بیداری ؟
- On Dreams : 458α33 - 462b11 در رؤیا
- On Divination from Dreams : 462b12 - 464b18 در تعبیر خواب (f)
- On Longevity and Shortness of life : 464b19 - 467b9 در بلندی و کوتاهی عمر
در جوانی، پیری، زندگی و مرگ
- On Youth, Old Age, Life, and Death 461b10 - 470b5

- On Respiration : 470b6 - 480b30 فی التنفس ؟
- On Breath : 481a1 - 486b30 فی النفس
- Aristotle on Animals : 486a5 - 638b31 کتاب الحيوان .
- On Parts of Animals : 639a1 - 691b30 فی اجزاء الحيوانات
- On Motion of Animals : 698a1 - 704b3 فی حركة الحيوانات
- On Locomotion of Animals : 704a4 - 714b23 فی نقلة الحيوانات (؟)
- On Generation of Animals : 715a1 - 789b20 در توليد حيوانات ؟
- On Colors : 791a1 - 799b20 در رنگها ؟
- On Objects of Hearing : 800a1 - 804b39 در مسموعات (؟)
- Physiognomy : 805a1 - 814b9 قیافه شناسی
- On Plants : 815a10 - 830b9 در نباتات
- On Reported Marvels : 830a5 - 847b10 در عجائب منقول (؟)
- Mechanics : 847a11 - 858b31 مکانیک
- Problems : 859a1 - 967b27 مسائل
- On Indivisible Lines : 968a1 - 972b33 در خطوط غیر قابل انقسام
- Positions and Names of winds : 973a1 - b25 مواضع واسامی بادهای
- On Xenophanes, Zeno, and Gorgias : 974a1 - 980b21 در گزرنوفن، زنون و گرجیاس
- Metaphysics : 980a21 - 1093b29 کتاب الحروف یا مابعدالطبیعه
- Nichomachean Ethics : 1094a1 - 1181b23 اخلاق نیکومافوس
- Great Ethics : 1181a24 - 1213b30 الاخلاق الكبير
- Eudemian Ethics : 1214a1 - 1249b25 اخلاق یودمسی ؟
- On Virtues and Vices : 1249a26 - 1251b31 فی الفضائل والرذائل (؟)
- Politics : 1252a1 - 1342b34 السياسات

Household Management : 1343a1 - 1353b27	تدبیر المنزل
Rhetoric : 1354a1 - 1420b4	ریطوریکا (الخطابه)
Rhetoric for Alexander : 1420a5 - 1447b7	الخطابه للاسکندر ؟
Poetics : 1447a8 - 1462b18	بوطیقا (الشعر)

محققان در این خصوص که آثار باقیمانده از ارسطو تألیف و تحریر خود اوست یا اینکه یادداشتهائی است که توسط شاگردان وی برداشته شده به تفصیل قلمفرسائی کرده‌اند از جمله سر دیوید راس در فصل اول کتابی که تحت عنوان ارسطو :

Aristotle (Sir David Ross) University Paperbacks 1968

نگاشته و در آن خطوط اصلی سیمای فلسفی معام اول را آنطور که در آثارش برای ما نشان داده ترسیم کرده است. به شرح احوال و آثار وی پرداخته‌اند. در آن قسمت از این فصل که مربوط به کتاب مابعدالطبیعه است چنین میخوانیم :

« قدیمی‌ترین اشاره‌ای که ما به نام مابعدالطبیعه^۴ (متافیزیک) داریم توسط نیکلای دمشقی است. از آنجاکه این نام را او وبعد از او سایرین بکار برده‌اند میتوان بخوبی حدس زد که بکار بردن این نام در نتیجه کارهای تألیفاتی معاصر مسن تر او اندرونیکوس بوده است و معنی آن فقط این است رسالاتی که بعد از آثار طبیعی در مجموعه تألیفی اندرونیکوس از آثار ارسطو قرار گرفته بوده است. کاتالوگ هسیچیوس (Hesychius) از آثار ارسطو مابعدالطبیعه را در ده کتاب (یا ده مقاله) ذکر میکند. احتمالاً این همان مابعدالطبیعه فعلی (۱۴ کتابی) است با حذف یک کتاب آلفای کوچک که نام آن حاکی از آنست که این کتاب تنها وقتی در مابعدالطبیعه درج شده است که نام‌گذاری اصلی و اولیه آن پایان رسیده بوده است. کتاب الف صفری مقدمه‌ایست نه بر مابعدالطبیعه ، بلکه بر طبیعیات یا مقدمه‌ایست بر فلسفه نظری بطور عام. این کتاب با توجه بویژگیهائی

۴ - این کتاب در عربی بنام کتاب الحروف معروفست. ابن‌الندیم در الفهرست از آن نام‌میببرد و میگوید به‌الهیات معروفست و ترتیب آن به ترتیب حروف یونانی است و اول آن الف صفری است تا حروف مو (M) آن موجود میباشد. ممکن است مقاله حرف نو (N) آن نیز به یونانی یافت شود - الفهرست ، چاپ گوستاو

که دارد ارسطوئی است وای یک روایت باستانی آنرا به پاسیکلس (Pasicles) برادرزاده بودمس^۵ نسبت میدهد. و این نسبت بیشتر محتمل است که صحیح باشد. مابعدالطبیعه ده کتابی بدون شك شامل دو کتاب دلتا (مقاله حرف اندال) که در فهرست هسیچیوس بعنوان کتابی «درباره معانی مختلف لغات» ظاهر میشود نبوده است. و همچنین مشتمل بر سه کتاب کاپا که قسمت اول آن برگردان کوتاهتری از کتابهای بتا (مقاله حرف الباء) و گاما (مقاله حرف الحیم) و اپسیلن (مقاله حرف الهاء) و قسمت آخر آن مستخرجاتی از فصول دوم، سوم و پنجم طبیعیات (السمع الطبيعي) است نیز نبوده است. کتاب کاپا از لحاظ دستور زبان از پاره‌ای جهات غیر ارسطوئی بنظر میرسد و بخوبی نمایانگر آنست که محققاً یادداشتهای یک شاگرد بوده است. و بالاخره مابعدالطبیعه ده کتابی احتمالاً چهار کتابی لامبدا (مقاله حرف اللام) را که به هیچیک از سایر ۱۳ کتاب مابعدالطبیعه اشاره نمی‌کند و رساله جداگانه‌ایست در باب علت نخستین (با گزارش مقدماتی از جوهر طبیعی) شامل نبوده است.

قسمت‌های اولیه مابعدالطبیعه احتمالاً عبارتند از کتاب آلفای بزرگ دلتا (قسمت اول آن) لامبدا، کتاب نو (N)، کتاب کاپا بعداً جای خود را به کتابهای بتا، گاما و اپسیلن داده است. کتاب مو (M) (یک برگردان بعدی و بسیار متفاوت از کتاب نو) در جلو کتاب نو گذاشته شده است. کتابهای آلفا، بتا، گاما، اپسیلن، زتا، اتا، و کتاب تتا، ایوتا، مو و نو بصورت یک مجموعه خوش ترکیب درآمده است که با یکدیگر با اشارات متقابل مرتبط‌اند و آنها را بخوبی میتوان به خود ارسطو نسبت داد. این بود خلاصه مطالبی که آقای راس در مقدمه کتاب خود در خصوص مابعدالطبیعه گفته‌اند.

آقای هوگ تردینک که ترجمه ایشان از متافیزیک تحت شماره ۴ در فوق آمده است در مقدمه عالمانه خود به تفصیل درباره زندگی و آثار ارسطو قلمفرسائی می‌کنند. از جمله

۵ - رلد 41 α 589 Schol - راس، بودمس اهل رودس، فیلسوف یونانی و شاگرد ارسطوست. از

جمله آثار معروف وی اخلاق بودمی Eudemian Ethics است که بعنوان جزئی از آثار و نوشته‌های ارسطو منتشر گردید - دائرة المعارف امریکانا ج ۱۰ ص ۵۶۳.

۶ - اسکندر [افرویدی] تنها جزء اول آنرا تفسیر می‌کند - راس.

در مورد متافیزیک میگویند^۷: «از آثار معتبر منسوب به ارسطو بجز یکی (تأسیس آتن که در زمینه متفاوتی تقریر شده) بقیه در حقیقت مجموعه‌هائی از یادداشتهای خطابه‌ها یا رساله‌های کوچکتری است. دلیل معتبری وجود دارد که تصور کنیم متافیزیک توسط خود ارسطو تألیف نشده و هم اسکندر و هم اسکلیپوس (Asclepius) اشاره می‌کنند که شخص مسؤول تألیف آنها یودمس است».

«کتاب الف صغری ارتباطی با کتابهای مابعد و قبل آن (الف کبری) ندارد و نتیجه باید مقدمه‌ای بر مطالعه فلسفه عام باشد و نام یونانی آن نشانگر آنست که این کتاب وقتی افزوده شده که مجموعه کتابهای (۱۳ گانه یا ده‌گانه) دیگر کامل شده بوده است. یک خبر حاکی از آنست که تألیف این کتاب عموماً به پاسیکلس برادرزاده یودمس نسبت داده میشده‌است و پروفیسور تکیه احتمالاً محقق‌است بر اینکه آن را یادداشتهائی از طرف پاسیکلس بزرگ‌سری خطابه‌های ارسطو میدانند».

این کتاب که در ترجمه‌های اروپائی بعد از آلفای بزرگ یا الف کبری و در ترجمه عربی (فلسفه مابعدالطبیعه ابن‌رشد) قبل از آن و در آغاز کتاب آمده از ۳۰ α ۹۹۳ شروع و به ۲۰ α ۹۹۵ ختم میشود. الف صغری که کوچکترین کتاب یا رساله مندرج در متافیزیک ارسطوست شامل سه فصل است. فصل اول آن این موضوع را عنوان می‌کند که فلسفه علم به‌عالی‌ترین حقایق است و از اینرو علم به‌عالی‌ترین مبادی و علتهاست و اینها سرمدی‌اند. ۳۰ α ۹۹۳ تا ۳۱ b ۹۹۳. در فصل دوم خاطر نشان می‌کند که علتها محدودند هم در سلسله‌آحاد و هم در نوع و اینکه در سلسله‌آحاد علل همیشه یک علت نخستین وجود دارد. ۳۱ α I ۹۹۴ تا ۳۱ b ۹۹۴. فصل سوم این نکته را مورد بحث قرار میدهد که هر علم باید روش مناسب با موضوع خود را بکاربرد ۳۲ b ۹۹۴ تا ۲۰ α ۹۹۵. همانطور که در بالا گذشت ارسطو در فصل اول این کتاب (الف صغری) به این نکته که حقیقت چیست و مشکل بودن نیل به آن اشاره می‌کند. باید اضافه کنیم که فلاسفه به‌مسأله حق و حقیقت خیلی علاقمند بوده‌اند و حتی اکنون نیز به این مسأله توجه دارند.

اینکه معیار یا معیارها و ضوابط حقیقت را چه باید در نظر گرفت، و اینکه حقیقت چیست و حد آن کدام است، در این زمینه سه نظریه اصلی وجود دارد:

۱ - نظریه تطابق The Correspondence Theory

مطابق با این نظریه حقیقت در رابطه میان یک اعتقاد یا یک شناخت است با آنچه در واقع و نفس الامر عالم قرار دارد. بطور مثال اعتقاد من در باب اینکه در این اطاق میزی قرار دارد حق و صحیح است، زیرا این اعتقاد با واقعی‌های مربوط به اطاق مطابقت دارد. ولی اعتقاد بر اینکه در این اطاق فیلی وجود دارد ناحق و نادرست است، چه با واقعی‌های مربوط به اطاق مطابقت ندارد. این مثال در مورد عالم طبیعی بود، در مورد امور ذهنی یا تجربی نیز چنین است. اعتقاد من مبنی بر اینکه دیروز دندان درد داشتم تنها وقتی درست است که در واقع من دندان درد داشته باشم.

۲ - نظریه ارتباطی The Coherence Theory

مطابق با این نظریه که تحت تأثیر هگل (Hegel) و مکتب ایده‌آلیستی وابسته به او پرورش یافته است حقیقت، نه در رابطه با قضاوت شخص، یا چیز دیگر، یعنی نفس الامر یا واقعیت، بلکه در رابطه میان خود قضاوتها تشکیل میگردد. از آنجا که ارتباط مراتبی دارد نتیجه آن میشود که یک قضاوت احتمالاً کمابیش درست باشد. هیچ قضاوتی بطور مطلق حقیقی نیست، زیرا ما هرگز یک طریقه ارتباطی کامل بدست نمی‌آوریم، بلکه بعضی قضاوتها حقیقی‌تر از بقیه‌اند زیرا که آنها به ایده‌آل نزدیکترند.

۳ - نظریه پیروان اصالت عمل (پراگماتیست‌ها) The Pragmatist Theory

پراگماتیست‌ها حقیقت را به آن اعتقادی اطلاق می‌کنند که «کار می‌کند» و مشرئمر است. محققاً اعتقادات حقیقی و درست بطور کلی بهتر از اعتقادات نادرست کاری می‌کنند. البته منظور آن نیست که معنی حقیقت این است، بلکه پراگماتیست‌ها از این نظریه به این دلیل جانبداری می‌کنند که میگویند ما حقیقت مطلق را نمیتوانیم بدست آوریم و لذا باید با آنچه کار می‌کند قانع باشیم.

بهر حال از این سه نظریه دوتای اخیر آن را بیشتر فلاسفه امروزی رد می‌کنند و تنها اولی را قبول دارند و معیارها و ضوابط حقیقت را عبارت میدانند از تجربه حسی، ارتباط و درک مستقیم^۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۸ - برای اطلاع بیشتر رک The Fundamental Question of Philosophy, A. C. Ewing.

Book α

[کتاب آلفای کوچک (۱)]

- ۱ -

(۹۹۳ b)

غور و بررسی حقیقت (۲) از یک جهت (۳) دشوار ، از جهت دیگر آسان است ،
 شانه‌ای از آن در این امر یافت میشود که هیچکس نمیتواند به اندازه کافی (۴) به حقیقت
 برسد ، درحالیکه از سوی دیگر ما رویهم از نیل به آن عاجز نمی‌مانیم ، بلکه هر کس درباره
 طبیعت اشیاء (۵) چیزی درست میگوید ، و درحالیکه یکایک ما بمقدار کمی در نیل به
 حقیقت سهم هستیم یا سهمی نداریم از مجموع آنها مقدار قابل ملاحظه‌ای حاصل
 میشود ، بنابراین ، از آنجا که بنظر میرسد حقیقت مانند در ضرب المثلی است که هیچکس
 از کوفتن آن عاجز نمی‌ماند (۶) ، از این لحاظ باید آسان باشد (۷) ، ولی این امر که ما
 میتوانیم یک حقیقت کل را داشته باشیم (۸) و نه آن قسمت خاصی را که هدف ماست (۹) ،
 مشکل بودن نیل به آنرا ثابت می‌کند .

شاید نیز ، چون مشکلات بر دو نوع اند ، علت این اشکال فعلی نه در حقایق ، بلکه
 در خود ما باشد (۱۰) . چون عقلی که در نفس ماست در برابر چیزهائی را که طبیعت (۱۱)
 از همه آشکارترند مانند چشمان شب‌پره در برابر پرتو روز است .

بهین سبب ما باید ، نه تنها از کسانی که ممکن است با عقایدشان موافق باشیم ،
 بلکه همچنین از کسانی که نظریات سطحی‌تری ابراز کرده‌اند ، سپاسگزار باشیم (۱۲) ،
 چه اینها نیز قبل از ما در پرورش قدرتهای فکری چیزی سهم‌اند (۱۳) . این صحیح
 است که اگر تیموثوس (۱۴) نبود ما نمیتوانستیم بسیاری از ادبیات تفرلی (۱۵) خود
 را داشته باشیم . ولی اگر فروتیس (۱۶) نبود تیموثوس هم نمیتوانست باشد . همین
 امر در مورد کسانی که نظریاتی درباره حقیقت ابراز کرده‌اند نیز معتبر است ، چون از
 بعضی از متفکران ما عقاید معینی به ارث برده‌ایم ، درحالیکه دیگران سبب ظهور آنها
 بوده‌اند (۱۷) .

این نیز درست است که فلسفه باید علم به حقیقت نامیده شود . چه غایت علم نظری

حقیقت است، درحالیکه غایت معرفت عملی عمل است (۱۸). (چون پیروان معرفت عملی حتی اگر چگونگی بودن چیزها را بررسی کنند، آنها بمطالعه آنچه سرمدی است نمی پردازند (۱۹)، بلکه به آنچه نسبی و درحال حاضر است توجه دارند). حال حقیقت را ما بدون علت آن نمی شناسیم (۲۰) و یک چیز وقتی دارای کیفیتی درمرتبه عالیتر از چیزهای دیگر است که بسبب آن چیز همان کیفیت به چیزهای دیگر نیز تعلق داشته باشد (مثلاً آتش گرم ترین چیزهاست، زیرا که آن علت گرمای تمام چیزهای دیگر (۲۱) است). از اینرو آن چیزی که سبب حقانیت حقایق فرعی بعد از آن میشود حقیقی تر است (۲۲). پس مبادی چیزهای ابدی باید همیشه حقیقی ترین باشند (چه چنان نیستند که فقط گاهی حقیقت داشته باشند، و نیز علتی از برای وجود آنها نیست، بلکه آنها خود علت وجود سایر اشیاء اند)، بدانسان که هر وضعی که هر چیز نسبت به وجود داشته باشد نسبت به حقیقت نیز همان وضع را دارد (۲۳).

- ۲ -

(۹۹۴۸)

ولی روشن است که یک مبدء اولی وجود دارد و علت های اشیاء نه یک سلسله نامتناهی و نه درگوناگونی نوع نامتناهی است (۱)، چون نه یک چیز میتواند از چیز دیگر، مثلاً از ماده، تا بی نهایت بوجود آید (۲) (مثلاً گوشت از زمین، زمین از هوا، هوا از آتش و همینطور بدون توقف)، و نه منابع حرکت ممکن است یک سلسله نامتناهی تشکیل دهند مثلاً انسان از هوا ب حرکت درآید، هوا از خورشید، خورشید از عداوت (۳) و همینطور تا بی نهایت). همچنین علت های غائی نیز نمیتوانند تا بی نهایت ادامه یابند: قدم زدن بخاطر سلامتی باشد و این یک بخاطر خوشبختی (۴)، خوشبختی بخاطر چیزی دیگر، و همینطور یک چیز همیشه بخاطر چیزی دیگر. و در مورد ماهیت (۵) وضع مشابه است. چون در مورد متوسط های این ردیف که مقدمی پیش از خود و موخری پس از خود دارند، قبلی لزوماً علت بعدی هاست (۶). چه اگر بنا باشد بگوئیم که کدامیک از سه تا علت است باید بگوئیم اولی و یقیناً نه آخری، زیرا آن آخری علت هیچکدام نیست. و وسطی هم نیز علت هر سه نیست زیرا آن فقط علت یکی است. (فرقی نمی کند متوسط (۷) یکی باشد

یا بیشتر ، یا اینکه تعداد متوسطها محدود یا نامحدود باشد.) ولی از ردیف چیزهائی که بدین طریق (۸) نامتناهی باشند و از نامتناهی بطور عام تمام اجزاء تا برسد به آن یکی که فعلاً موجود است (۹) همه مثل هم متوسطه‌ایند ؛ طوریکه اگر اولی نباشد هرگز علتی نخواهد بود (۱۰) .

و نیز هر گاه بگوئیم سلسله‌عال ازسوی بالا مبدئی داشته باشد ازسوی پائین نمیتواند نامحدود باشد، طوریکه از آتش آب بوجود آید، از آب زمین و همینطور همیشه نوع دیگری (۱۱) بتواند تولید شود. چون یک چیز از چیز دیگر بدو طریق می‌آید - نه به آن معنی که از بعضی بعد باشد (آنطور که ما میگوئیم از [بعد از] مسابقات برزخی مسابقات اولومپی می‌آید (۱۲))، بلکه یا (۱) آنور که انسان بالغ از کودک، با تغییر کودک می‌آید، یا (۲) آنطور که هوا از آب می‌آید. منظور ما از، (آنطور که انسان بالغ از کودک می‌آید) این است (۱۳) (آنطور که چیزی که بوجود آمده است از چیزی که دارد بوجود می‌آید، یا آنطور که چیزی که تام است از چیزی که دارد کامل میشود)، (چه همانطور که بوجود آمدن (۱۴) میان وجود و عدم وجود است، همینطور چیزی که دارد بوجود می‌آید همیشه میان چیز است و وجود دارد و چیزی که وجود ندارد. چه متعلم مردی در حال دانشمند شدن است، و منظور ما وقتی که میگوئیم از یک متعلم مرد دانشمندی در حال بوجود آمدن است همین است.) ازسوی دیگر از چیز دیگر آمدن، آنطور که آب از هوا می‌آید، متضمن فساد آن چیز دیگر است. بهمین سبب است که تغییرات از نوع اول قابل برگشت نیستند، و کودک از انسان بالغ نمی‌آید (چه آنچه که می‌آید تا چیزی بشود آن چیزی نیست که بعنوان نتیجه‌ای از تکون می‌آید، بلکه آن چیز است که بعد از تکون موجود است (۱۵) . چون چنین است که روز نیز از بامداد می‌آید - به آن معنی که بعد از بامداد می‌آید که دلیل آنست که چرا بامداد نمیتواند از روز بیاید) (۱۶) ؛ اما تغییرات از نوع دیگر قابل برگشت است (۱۷) . ولی در هر دو مورد محال است که تعداد حلقه‌های سلسله نامحدود باشد، زیرا افراد از نوع اول چون متوسط‌اند (۱۸) ، باید نهایی داشته باشند، و افراد از نوع دوم هر یک بدیگری مبدل میشوند، چون فساد هر یک کون آن دیگری است (۱۹) .

تفسیر کتاب آلفای کوچک

- ۱ -

(۱) Book α ، مقاله الاولی مما بعد انطبعة وهى المرسومة بالالف الصفرى - نفس ص ۳ - کتاب آلفای کوچک در ترجمه‌های اروپائی بعد از آلفای بزرگ (الف کبری) و در ترجمه عربی در تفسیر ما بعد الطبیعه ابن رشد قبل از آن قرار دارد بمقدمه رجوع فرمائید . م .

(۲) چون فلسفه علمی است که حقیقت مطلق را جستجو می‌کند، ارسطو در صدد آنست که دشواری و آسانی راهی که شخص را به حقیقت میرساند تشریح کند. جستجوی حقیقت آسانست از اینرو که برای ما مسام است که در بسیاری چیزها به حقیقت راه یافته‌ایم ، و نیز شور و شوقی که در ما برای شناخت حقیقت وجود دارد خود مبین این نکته است که دسترسی به حقیقت ممکن است، چه اگر چنین نبود اشتیاقی هم در انسان برای دست یافتن به آن وجود نداشت، زیرا هر چیز که در سرشت و نهاد انسان است حقیقی است . و اما دشوار بودن آن بدین لحاظ است که يك فرد در مدت محدود عمر خود، بدون اینکه از دانستنی‌های پیشینیان کمک بگیرد، نمیتواند بهمه حقیقت دسترسی یابد. پس غرض ارسطو در این فصل بیان دو نکته است: یکی اینکه ما را بسوی ملاحظه و بررسی علم رهنمون شود، دوم اینکه دشواری این امر را بما نشان دهد - نفس ۴ و ۵ «مطالعه و امعان نظر» - تر .

(۳) - «به يك معنى» - هیپو ؛ تر .

(۴) «بقدر ما يستحق» دلیل این امر این است که هیچک از مردم نتوانسته است بقدر شایسته وسز او را بدان دسترسی یابد - نفس ۳ .

(۵) «در باره عالم طبیعی» - تر .

(۶) «چه کسی آنرا نمیزند» - هیپو ؛ برای ماخذ این ضرب المثل رجوع کنید به :

Leutsch and Schneidewin در Paroemiographi, Graeci ii - 678 - تر ؛ راس .

(۷) «بدین معنی آسان خواهد بود» - هیپو ؛ «بدین معنی مطالعه ما آسان خواهد

بوده - تر .

(۸) «ولی این امر که همه میتوانیم قسمتی از حقیقت کامل را داشته باشیم» - تر .
 (۹) ولی داشتن بعضی از کل حقیقت و ناتوان بودن از دسترسی بدان قسمتی که هدف ما رسیدن بدانست، این دلالت میکند که بررسی حقیقت مشکل است . شاید مقایسه در اینجا میان حق و حقیقت است با در ؛ و همچنین قسمت معینی از حقیقت با قسمت معینی از در . دوتای اخیر با مقایسه با دوتای اول که تا حدودی بدست میآید مشکل است . چون نه شخص بتمام حقیقت دست مییابد و نه تمام در را میزند، بلکه يك جای اتفاقی از آن را دست میزند. مثالهای قسمتهائی از کل حقیقت عبارتند از : این امر که علل و مبادی وجود دارند، مبدء تناقض، وجود تغییر و دیگر تعبيرات کلی مانند آن - هیپو .

(۱۰) علت این مشکل در خود ماست اگر ما فاقد قدرتهای علمی باشیم و یا اینکه قدرتهای علمی ما محدود باشد و یا اینکه هنوز بحد کمال نرسیده باشد ؛ و علت این مشکل در نفس امور است اگر فهم آنها طبیعتاً مشکل باشد، چه آنها مادی یا غیر مادی (مفارق)، مجرد یا مرکب باشند - هیپو .

(۱۱) یحیی بن عدی گوید : و نام طبیعت اگر با آن بمبدء حرکت و سکون اشاره کرده باشد باید از روی مبالغه به آن استشهاد شده باشد . چون فلسفه نظری تقسیم میشود به علوم طبیعی، ریاضی و الهیات. و علوم طبیعی از دو علم دیگر بما نزدیکتر و شناخته شده تر است، زیرا که دانسته های آن محسوس است و حس مبدء همه معارف ماست . پس وقتی که از این علم که از همه بما نزدیکتر است به قسمت مهمی از آن نائل نشده باشیم ، به آتھائی که دورترند، یعنی به قسمت مهمی از هر يك از علوم دیگر بطریق اولی نخواهیم رسید - ارسطاطالیس ص ۱۰ و ۱۱ این چیزها مبادی و علل تمام اشیاء اند که به حواس از همه دورترند ، ولی در طبیعت خود از همه شناخته ترند .

هیپو (71 b 33 - 75 a5, 184 a16b14)

(۱۲) - بدانها توجه کنیم - هپ

(۱۳) «زیرا این دسته از مردم پیش از ما بودند و عقول ما را آشنا کردند و از قوه بفعل آوردند» - تف ص ۱۸ و ۱۹ «یعنی آنها بما عادت فکر کردن را به ارث گذاشتند» - هیپو «با کار مقدماتی خود تجربه فکری ما را تشکیل داده اند» - تر .

(۱۴) Timotheus از میلئوس ۴۵۰ - ۳۵۷ ق. م. شاعر و موسیقی‌دان یونانی. مبدع

موسیقی که بعضی از آثار او هنوز موجود است. رک. The Columbia Encyclopedia

(۱۵) «موسیقی» - تر - هپ: «تالیف اللحن» - تف ص ۹.

(۱۶) Phrynis از می‌تی‌لین - تر ۴۷۶ - ۵۱۲ ق. م. تراژدی‌نویس آتنی بعضی از

نویسندگان باستانی او را مؤسس و مبدع تراژدی می‌دانند. نمایشنامه تاریخی وی بنام «تصرف میلئوس» آن چنان تم تأثر آوری داشت که حضار را به گریه انداخت و برای این

امر جریمه شد. The Columbia Encyclopedia

(۱۷) ولی آنها نمیتوانستند چنین کاری انجام دهند بدون اینکه کار دیگران را

تشخیص داده باشند - هپ «و آنها بنوبت مدیون دیگرانند» - تر.

(۱۸) علم صنایعی ذکر نمیشود؛ شاید بدلیل آنکه غایت آن که محصولی است که

ابزار است و یا باید برای چیزی دیگر بکار رود، از علت غائی بدور است؛ درحالیکه غایت

علوم نظری یا عملی يك علت نهائی است و یا بخودی خود غایت است - هیپو؛ زیرا علم

نظری به حقیقت منتهی میشود همانطور که معرفت عملی به عمل منتهی میگردد - هپ.

(۱۹) یعنی معرفت عملی حقیقت را نه بعنوان يك هدف که بخودی خود مطلوبست؛

بلکه بعنوان وسیله‌ای برای چیز دیگر یا برای چیزی موقتی که بخودی خود هدف است

بکار میبرد مانند حقیقت در علم اخلاق که بخاطر عمل توأم با پرهیزگاری بکار میرود -

هیپو؛ «بلکه آنچه را عملی» - هپ. «دانشمندان معرفت عملی گرچه در چگونگی چیزی

که انجام میدهند نظر می‌کنند ولی گفتگوی آنها از علت آن بخودی خود (فی‌نفسها) نیست؛

بلکه از لحاظ اضافه و نسبت آن به چیزی است که انجام میدهند» - تف ص ۱۱.

(۲۰) یعنی معرفت حقیقی به يك شیء را وقتی پیدا می‌کنیم که آن را توسط علتش

بشناسیم. همانطور که در کتاب برهان در مقاله اول معلوم شده است؛ دانش یقینی با

برهان را حد وسطی لازم است که علت وجود اکبر در اصغر میباشد. غرض ارسطو

در این قسمت از فصل این است که معلوم کند کدامیک از موجودات به وجود شایسته‌تر

و کدامیک از حقایق حقیقی‌ترند و پاسخ می‌دهد که شایسته‌ترین و حقیقی‌ترین موجودات

هلهای اولیه‌اند که آنها علل وجودند و حقایقی هستند که علل حقیقت‌اند در حقیقت

بودنش - تف ص ۱۳ و ۱۴.

(۲۱) «حال هر چیز که توسط آن يك کیفیت مشترك به چیزهای دیگر برسد بخودی خود از تمام آن چیزها در درجه عالیتتری آن کیفیت را داراست» - تر «همچنین از چیزهایی که محمول واحدی به آنها تعلق میگیرد آن يك که محمول مزبور در عالیتترین درجه به آن تعلق میگیرد آن چیز است که بانکاء آن محمول مزبور به دیگرها تعلق میگیرد؛ مثلاً آتش گرمترین تمام چیزهایی است که «گرم» نامیده میشود، چه آتش علت گرمی در دیگرهاست» .

مثالهای دیگر عبارتند از: علت قابل انقسام بودن يك خط مستقیم، مستقیم بودن یا يك بُعد داشتن آن خط نیست، بلکه امتداد آن یا يك کم بودن آنست. و علت ۱۸۰ درجه بودن يك مثلث راست گوشه متساوی الساقین، راست گوشه بودن یا متساوی الساقین بودن آن نیست، بلکه مثلث بودن آنست - هیپو .

(۲۲) «همچنین چیزی که حقیقی تر است دلیل آنست که چرا چیزهای دیگر حقایق فرعی اند» - هب - یعنی آنچه در مورد وجود صدق می کند در مورد حقیقت نیز صادق است، چه گرچه وجود و حقیقت متضمن یکدیگرند، وجود بنحوی علت حقیقت است (که خود انفعالی از نفس است) ولی نه برعکس (14 b 10-22) - هیپو .

(۲۳) یعنی لازم است که حال و وضع هر يك از اشیاء در وجود همچون حال و وضع آن باشد در حق و حقیقت. یعنی وجود هر چیز با حقیقت داشتن آن همپایه و برابر است، اگر چیزی در وجود به اعلی درجه کمال باشد در بالاترین درجه حق و حقیقت و فناپذیر است. و منظور ارسطو از مبادی اشیاء ابدی، مبادی اجرام آسمانی و خود اجرام آسمانی است - تف ص ۱۵ - مثلاً حقیقت اینکه «این مثلث ۱۸۰ درجه است» موقتی است، چون مثلث جزئی فاسدشدنی است و همینطور حقیقت متقابل آن. و لسی این حقیقت که «هر چه مثلث باشد دارای ۱۸۰ درجه است» ابدی است. بدین ترتیب از آنجا که صورت جزئی علت حقیقت موقت متقابل آنست، و از آنجا که ابدی از موقتی حقیقی تر است، مبادی صور ابدی یا اشیاء ابدی حقیقی ترین اند - هیپو .

سؤال مطرح میشود که آیا علت اولی وجود دارد، یعنی چیزی که نتواند معلول چیز دیگری باشد - هیپو - «و از آنچه آشکار است این است که چیزها مبدئی دارند» - تفصص ۱۶ .

(۲) يك مثال امروزی از سلسله علل این است: آب از مولکولهای آب میآید، يك مولکول آب از نیدروژن و اکسیژن، نیدروژن از الکترونها، پروتنها و غیره، آیا يك پایانی وجود دارد؟ آیا ذراتی نهائی یا ماده نهائی وجود دارد؟ بعقیده ارسطو پایانی هست - هیپو .

(۳) «والشمس تتحرك من الغلبة العددية» نفس ۱۶ - این توضیح توأم با مثال تدبیر نیست که از جهان شناسی امپدوکلس (انباذقلیس) اخذ شده است - راس؛ نظریه امپدوکلس تنها بعنوان يك توضیح توأم با مثال ذکر میشود - هیپو .

(۴) بعقیده ارسطو خوشبختی آخرین علت غائی از برای قدم زدن است - هیپو .
(۵) «و در مورد علت صوری نیز وضع چنین است» - تر؛ و كذلك الامر فيما هو الشيء ای الذات - نفس ۱۷ .

(۶) مثلاً هرگاه \times يك ماث راست گوشه جزئی مفرغی باشد، در اینصورت دارای ۱۸۰ درجه است. علت ۱۸۰ درجه داشتن آن چیست؟ این سلسله علل را در نظر بگیرید: مثلث بودن، راست گوشه بودن، \times بودن. یقیناً \times بودن علت نیست، و راست گوشه بودن هم علت نیست (چون مثلث میتواند ۱۸۰ درجه باشد بدون اینکه راست گوشه (قائم الزاویه) باشد)، بلکه علت همان ماث بودن است. از مفرغ درست شدن آن یا راست گوشه بودن آن به ۱۸۰ درجه داشتن آن ارتباطی ندارد - هیپو .

(۷) «و فرقی نمی کند که «آن» یکی یا بسیار باشد، یا در تعداد محدود یا نامحدود باشد» اگر «آن» داخل پرانتز به متوسط برگردد این متوسط ممکن است یکی باشد یا بیشتر یا محدود یا (فرضاً) نامحدود. ولی اگر «آن» به آخری در عبارت «یقیناً نه آخری» برگردد، مثلاً به \times (که در مثال ما مساوی است با ماث مفرغی قائم الزاویه)، در اینصورت \times ممکن است بعنوان یکی یا بسیار یا نامحدود در نظر گرفته شود، زیرا جزئیات با تقوه نامحدودند. شاید منظور احتمال اولی باشد - هیپو .

(۸) یعنی نامتناهی بطور مسلسل که در آن ترتیب وجود داشته باشد - هیپو .
(۹) «تمام اجزاء مانند هم متوسطاند بجز آن آخری» - هیپو .

(۱۰) یعنی اگر A1 علت صوری (بعنوان ماهیت) A علت A2 و همینطور تابی نهایت، سلسله A1, A2, A3 ... تمام بطور یکسان متوسط خواهند بود بجز A و اگر برای A1, A2, A3 ... پایانی نباشد در اینصورت علت اولی وجود نخواهد داشت و بنابراین علت مطلق از برای A وجود نخواهد داشت. چون متوسطها علل مقیدند که معلول چیزی مقدم اند - هیپو .

(۱۱) «جنس دیگری» - هیپو؛ «و کذاک یحدث جنس عن جنس دائماً» - نفس ۲۳ .

(۱۲) «(باستثناء آن معنی که «از» در آن بمعنی بعد باشد همانطور که مسابقات اولومپی از مسابقات برزخی میآید)» - هیپو . المپیا جایگاه مقدس یونان باستان در شمال غرب پلونیوس ، شهرت آن بخاطر آنست که جایگاه مقدس زئوس و همچنین محل مسابقات المپیک است . اصل وریشه این جایگاه مقدس و مسابقات آن بماقبل تاریخ مربوط میشود ولی معروفست که مسابقات مزبور در سال ۷۷۶ ق. م. که تاریخ اولین مسابقات المپیک است برسمیت شناخته شد . این مسابقات که هر چهار سال یکمرتبه برگزار میشده هم اکنون نیز طی تشریفات خاصی برگزار میشود . Isthmian Game مسابقات برزخی فستیوال ورزشی یونان که بافتخار پوسیدون Poseidon در ۵۸۲ ق. م. تأسیس گردید . این مسابقات با شکوه بسیار که قابل مقایسه با مسابقات اولومپی Olympian Games و سایر جشن های ملی یونان بود معمولاً در بهار اولین سال هر المپیا یا تابستان سومین سال هر المپیا (المپیا یعنی چهار سال فاصله میان جشن های المپیک) برگزار میشود . رك دائرة المعارف امریکاناج ۱۵ ص ۲۵ و دائرة المعارف بین المللی ج ۱۳ ص ۴۱۳ . در ترجمه عربی بجای دو بازی مذکور چنین آمده است : «بمنزلة ما يقال ان الضباب من البخار او بمنزلة البحر من الجبل» چنانکه گفته شود مه پس از بخار یا که دریا پس از کوه است نفس ص ۲۳ .

(۱۳) «حال منظور ما از این عمل که يك انسان بائغ از يك كودك میآید تغییر است از چیزی که دارد بوجود میآید به چیزی که بوجود آمده است ، یا از بالغ شدن به بلوغ چه همانطور که بوجود آمدن متوسط است میان وجود و لا وجود ، همینطور چیزی که دارد بوجود میآید همیشه متوسط است میان چیزی که موجود است و چیزی که

موجود نیست». هپ: «انه يكون من الشيء الذي سيكون الشيء الذي قد كان وفرغ، او من الشيء الذي سيتم الشيء الذي قد تم وفرغ» - نفس ۲۳ «حال می گوئیم که يك انسان بالغ از يك كودك می آید بدان معنی آنچه که چیزی شده است از آنچه چیزی می آید که دارد چیزی میشود، مثلاً کامل از غیر کامل» - تر .

(۱۴) کلمات بوجود آمدن (یا تکنون) تولید (کسون) و صیورت اصطلاحاً بطور مترادف بکار میروند - هیپو .

(۱۵) «زیرا چیزی که با عمل تولید بوجود می آید چیزی نیست که هنوز دارد بوجود می آید، بلکه چیزی است که پس از عمل تولید باقی میماند» - هپ: شاید منظور این است که در گونه دوم (تولید هوا از آب) چیزی که بوجود می آید (هوا) خود در اثر عمل تکنون بوجود آمده است، بعبارت دیگر به چیزی که بوجود آمده است نمیتوانیم بگوئیم این همان قبلی است ولی در گونه اول (مرد شدن کودک) چنین نیست و میتوانیم بگوئیم این مرد همان کودک قبلی است - م «وذلك انه ليس من الكائن ما سيكون لا كن انما يكون بعد الكائن الشيء الذي يقال انه سيكون» - نفس ۲۴. «وذلك انه ليس يكون من التكون ماسيكون لكن انما يكون بعد التكون الشيء الذي يقال انه هو» - ارسطا ۵۲ .

«چون چیزی که در جریان تولید است از تولید بوجود نمی آید، بلکه چیزی که بعد از تولید هست از تولید بوجود می آید» - هیپو: «مثلاً کودک نمیتواند از مرد بالغ بیاید چون نتیجه عمل تولید آن چیزی نیست که در حال تولید شدن است، بلکه آن چیزی است که پس از اینکه جریان تولید تمام میشود وجود دارد» - تر - به شماره ۱۳ نیز مراجعه شود .

(۱۶) «لذا روز از بامداد می آید چون پس از بامداد است . و از اینرو بامداد از روز نمی آید» - تر .

(۱۷) وقتی که آب هوا میشود آب فاسد میگردد، و وقتی که هوا آب میشود هوا فاسد میگردد. جریان قابل برگشت است و در هر مورد يك جوهر فاسد و جوهر دیگر تولید میگردد. ولی وقتی که يك كودك مرد بالغی میشود تولید از يك جوهر بجوهر دیگر نیست، بلکه

چیزی که غیر کامل است کامل میشود . همینطور اگر يك متعلم دانشمند شود هر دو جوهر واحد یعنی يك انسان اند ، و هیچ جوهری فاسد نمیشود . تغییر در اینجا کیفی یعنی در علم است که به متعلم افزوده میشود - هیپو .

(۱۸) رك ۲۷ - ۹۹۴ - راس .

(۱۹) منظور علت مادی اولیه [هیولای اولی] است - هیپو .

[بقیه دارد]



شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی